

# آزاد شده پیامبر ﷺ

■ معصومه سادات میرغنی



«پیامبر روی سنگی نشسته بود و برای مسلمانانی که دورو برش جمع شده بودند، حرف می‌زد. همه سراپا گوش بودند که ناگهان شتری سلانه سلانه به جمع آنها نزدیک شد. یک نفر که احساس کرد جای شتر در جمع آنها نیست، از جا بلند شد تا شتر را از دور و بر خودشان دور کند؛ اما پیامبر اشاره کرد که بنشیند و مزاحم شتر نشود...».

آذر رضایی کتابش را با این جملات شروع می‌کند. «آزاد شده پیامبر» داستانی است که رفتار پیامبر با حیوانات را نشان می‌دهد. این کتاب را انتشارات امیرکبیر (کتاب‌های شکوفه) در سال ۱۳۹۵ چاپ کرده است. نویسنده، داستان را برای گروه سنی ب نوشته، البته باید دید تا چه حد موفق بوده است. با دقت در داستان می‌توان به چند نکته پی برد: بعضی از جملات برای کودک مناسب نیست، همچنین برخی از کلمات. نمونه آن در خط اول متن است که سه جمله پشت سر هم آمده است. در حالی که می‌شود این جملات را این گونه نوشت: «پیامبر روی سنگی نشسته بود. مسلمانان دورش جمع شده بودند. پیامبر حرف می‌زد و آنها گوش می‌دادند.».

شماره دوم

سنج  
کتاب

در این داستان کلماتی مانند «سلانه سلانه» و «آزادانه» آمده است که در فرهنگ لغات کودک چندان جایی ندارد و به جای آنها می‌توان کلماتی مناسب‌تر آورد. همچنین در جمله‌ای آمده: «یک نفر که احساس کرد جای شتر در جمع آنها نیست». با خواندن این جمله کودک چطور می‌خواهد احساس آن مرد را درک کند. بهتر بود حس مرد در رفتارش می‌آمد. همچنین اگر «یک نفر» اسم داشت، به شخصیت آن مرد اشاره‌ای می‌شد. این مرد می‌توانست با رفتاری، شتر را آزار دهد یا از خودش براند. پیامبر هم بعد از دیدن این رفتار از مرد می‌خواست که شتر را نراند. نشان دادن رفتار و عمل آدم‌ها در داستان به قدری مهم است که باعث همذات‌پنداری مخاطب می‌شود. اینکه شخصیت کاری انجام دهد، خواننده بیشتر رغبت می‌کند داستان را تا آخر بخواند؛ چرا که مدام دنبال آن شخصیت و کارهایش است. اما وقتی در داستانی، شخصیت اسم ندارد و رفتاری از او دیده نمی‌شود، در ذهن کودک سؤالاتی ایجاد می‌شود. از جمله: مگر مرد چه کار کرد که پیامبر به او این حرف را زد؟ مرد چطوری شتر را اذیت کرد؟ اصلاً آن مرد چرا می‌خواست شتر آنجا نباشد، مگر در کوچه نشسته بودند؟ ... نشان دادن فضا و زمان یکی دیگر از عناصر مهم در داستان است. در «آزادشده پیامبر» نه به زمان اشاره شده و نه مکان. فقط گفته شده پیامبر روی سنگی نشسته بود. این سنگ کجا بوده؟ دم در مسجد؟ توی کوچه؟ توی بیابان؟ چه وقت این اتفاق افتاده است؟ صبح بوده و هوا سرد یا ظهر و اوج گرما؟ درست است که کار، یک بازنویسی است اما نباید نقش عناصر داستانی را در آن نادیده گرفت. می‌شد به سایه درختانی که پیامبر و یارانش زیر آن نشسته بودند اشاره کرد. درخت‌های نخل را آورد و نشان داد که در اوج گرما، بعضی از مردم پیامبر را می‌بینند و حتی برای شنیدن حرف‌هایش نمی‌ایستند، اما یارانش با اشتیاق دور او نشسته‌اند و به کلامش گوش می‌دهند. شور و اشتیاق یاران پیامبر باید نشان داده می‌شد حتی در یکی دو جمله. هیچ کلامی بین پیامبر و یارانش رد و بدل نمی‌شود. پیامبر که جملات بسیار زیبایی دارد، چرا از آنها استفاده نشود؟ جا داشت که جمله‌ای



درست است که کار، یک بازنویسی است اما نباید نقش عناصر داستانی را در آن نادیده گرفت.

از پیامبر دربارهٔ مهربانی با دیگران بیاید. یا در جایی که آن مرد می‌خواهد شتر را دور کند، پیامبر جمله‌ای زیبا بگوید. همین جملات است که در ذهن مخاطب، به خصوص کودک ماندگار می‌شود. هنگامی که او بخواند داستان شنیده یا خوانده شده‌اش را برای دیگران بگوید، با دقت فضا و زمان و حرف‌های گفته شده در داستان را تعریف می‌کند. نباید کودک را دست کم گرفت. او داستان را با تمام جزئیاتش دوست دارد و می‌پسندد.

در جایی از داستان آمده: «شتر به زبان خودش چیزهایی در گوش پیامبر گفت». تصویری نشان دادن جملات، کاری بسیار مهم است. همین جمله را می‌شود به گونه‌ای گفت که حرف زدن شتر در گوش پیامبر را به زیبایی نشان دهد. به علاوه در داستان نباید قضاوت کرد. مثلاً در این جمله نوعی قضاوت نویسنده وجود دارد: «شتر انگار که حرف‌های پیامبر را فهمیده بود، جلو افتاد و رفت». به جای این جمله بهتر بود که عملی از شتر دیده شود، بعد سرش را پایین بیندازد و پشت سر جابر برود. در این صورت خود کودک می‌فهمد که شتر حرف پیامبر را فهمید و رفت. در داستان نباید همه چیز را مستقیم به کودک گفت. کودکان ذهن تیزی دارند به طوری که اگر قصه‌ای را کامل برایشان نگوید، آنچه را باید بفهمند از همان داستان نصفه نیمه درک می‌کنند. در جایی از داستان (ص ۸) آمده: «جابر صاحب شتر را می‌شناخت. سلام و علیکی با هم کردند. جابر به او گفت: این شتر از تو به پیامبر شکایت کرده است. حالا پیامبر مرا فرستاده تا تو را پیش او ببرم. صاحب شتر بی‌درنگ راه افتاد و همراه جابر پیش پیامبر رفت...».

وقتی جابر صاحب شتر را شناخت، چرا او را به اسم صدا نکرد؟ او که بود و جابر از کجا می‌شناختش؟ چرا سلام و احوالپرسی گرمی از آنها نمی‌بینیم؟ لازم بود که اشاره‌ای به این مورد شود. علاوه بر این هنگامی که مرد شترش را دید و حرف جابر را شنید، هیچ تعجبی نکرد و حتی حرفی هم نزد، فقط دنبال جابر به راه افتاد. چرا؟ اصلاً رفتار او با شتر چطور بوده؟ فقط به شتر آب و غذای کم می‌داده و بار زیاد می‌برده؟ جا داشت یکی از رفتارهای مرد با شتر در ذهن خود مرد بیاید و بعد



«آزادشدهٔ پیامبر» نثری ساده و روان دارد که گاه با فراز و فرودهایی مواجه است. به نظر می‌رسد نویسنده خواسته اصل داستان را حفظ کند و تنها به بازنویسی آن بپردازد. این امر مهمی است اما کافی نیست. برای کودکی که در این دوره و زمانه زندگی می‌کند، جذابیت و خلاقیت یکی از ضروریات است.

پیش پیامبر سرش را زیر بیندازد و خجالت بکشد. درست است که کتاب حجم کمی دارد و برای کودک نوشته شده اما در همین حجم و شاید با اضافه کردن چند جمله، به راحتی می‌توان داستان را برای کودک جذاب‌تر و ماندگارتر کرد. در بازنویسی داستان باید متن اصلی را خلاصه کرد؛ اما اجازه داریم که همان متن را شاخ و برگ بدهیم و فضا سازی کنیم. در هر زمان تاریخی باید به فضای آن زمان اشاره کرد. باید کودک بداند در زمان پیامبر ﷺ در مدینه درخت‌های خرما فراوان بوده و مردم حصیر می‌بافتند و روی آن می‌نشستند و... اینها به هیچ وجه در مضمون داستان تغییر و تصرفی ایجاد نمی‌کند. حتی گاه می‌شود چند حکایت را با هم طوری آورد و چفت و بست داد تا داستان زیبایی خلق شود؛ یک بازنویسی هنری با همان مفاهیمی که در روایت است. در کار بازنویسی باید تعالیم اخلاقی و دینی را جذاب آورد. ساده‌نویسی در داستان مهم است اما باید اشکالات نگارشی و جمله‌ای را رفع کرد.

«آزادشده پیامبر» نثری ساده و روان دارد که گاه با فراز و فرودهایی مواجه است. به نظر می‌رسد نویسنده خواسته اصل داستان را حفظ کند و تنها به بازنویسی آن بپردازد. این امر مهمی است اما کافی نیست. برای کودکی که در این دوره و زمانه زندگی می‌کند، جذابیت و خلاقیت یکی از ضروریات است. این نکته را در زاویه دید هم باید در نظر گرفت. چه داستان و چه بازنویسی و چه قصه، همه باید دارای این مؤلفه‌ها باشند؛ وگرنه کار ماندنی نمی‌شود و کودک به یک بار خواندن یا شنیدن آن اکتفا می‌کند.